

## نفاق از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

\* نهلا غروی نائینی

\*\* شهرزاد غروی الخوانساری

چکیده: نفاق که به معنای دو رویی و یکسان نبودن در عقیده و عمل است، یکی از مشکلات جوامع دینداری بوده و هست. تا زمانی که انسان فریفته جاه طلبی، هوی و هوس، جلب منفعت خویش است و خدا و دین را اصل نمی‌داند، گرفتار مشکلاتی است که اگر خودسازی نکند از آنها رها نمی‌شود. علی بن ابی طالب علیه السلام، برادر و دست پروردۀ رسول خدا علیه السلام که سخنان گهربار و آموزنده در مسایل اعتقادی، عملی و اخلاقی دارد، در لابلای برخی سخنان و خطبه‌هایش صفات منافق و ریشه‌های نفاق را که جامعه همزمان آن حضرت به شدت گرفتار آن بود، بیان فرموده است. در این بررسی برآینیم تا خصوصیات منافق و ریشه‌های نفاق را بهتر بشناسیم و با کلمات آن حضرت در معرفی نفاق بیشتر آشنا شویم.

**کلید واژه‌ها:** امیرالمؤمنین علیه السلام / نفاق

پایه  
تمدن



مقدمه

واژه نفاق از واژه‌های قرآنی است و خداوند متعال در سوره بقره چگونگی حال منافقان را مطرح می‌فرماید. در سوره منافقون نیز مطالبی درباره این دسته از مردم بیان داشته است، زیرا نفاق پیوسته جامعه مؤمنان را تهدید می‌کرده است. به ویژه امروزه که

\* - دانشیار دانشگاه تربیت مدرس.      \*\* - کارشناس ارشد رشته علوم قرآن و حدیث.

مادیات و ابزار فریبنده بیش از پیش توسعه یافته و علاقمندی به آنها گسترش می‌یابد، بیش از گذشته بر تعداد منافقان افزوده شده است؛ پس باید بر ویرگی‌های منافق و صفات آنها و اثرات نفاق آگاهی یابیم و اگر خواستار سلامت روانی خویش و جامعه هستیم، با شناخت زمینه‌های نفاق در رفع آن بکوشیم.

پاگرفتن دولت مسلمانان در مدینة الرسول، چهره منافقان را آشکار ساخت و روز به روز بر تعدادشان افزوده شد. پس از واقعه غدیر خم، نفاق دامن نامدارانی از مسلمانان را نیز گرفت. پس از رحلت رسول اکرم ﷺ آنان که از سفارش‌ها و تمجیدهای آن حضرت درباره امام علی بن ابیطالب علیهم السلام و خلافت بلا فصل او پس از پیامبر ﷺ دل خوشی نداشتند، عملأً برای جلوگیری از رهبری بحق او دست به کار شده و توطئه‌ها کردند.

احادیث و سنت رسول الله و معصومان علیهم السلام در تبیین آیات قرآن کریم و ارائه مسیر زندگی صحیح و پسندیده، همواره راهنمای راهبر انسانها بوده‌اند. بیانات آن بزرگواران در معرفی خوبی‌ها و بدی‌ها بهترین کتاب زندگی و پس از قرآن شایسته‌ترین هادی‌اند. امیرالمؤمنین علیهم السلام آن تک سوار عرب در همه میدان‌های جنگ و زندگی؛ ادب و کلام، در خطبه‌ها، سخنرانی‌ها، کلمات کوتاه، پندها و نصیحت‌هایش، سخنان بسیار گهربار و بالارزش دارد که غیر مسلمانان را نیز به تعجب و اداشته است. در این مجال، برآئیم تا با دقیق در گفته‌های آن حضرت، معنی نفاق و ریشه‌های آن را - که جامعه همزمان علی بن ابی طالب علیهم السلام دچار آن بود - دریابیم و با آموختن آنها خود را از ورطه نفاق و دو رویی برهانیم.

نقاشی از دیدگاه ایمان مبنی بر اینکه



## معنای نفاق

نفاق یعنی دو رویی و داشتن ظاهر و باطن مخالف هم. این آفت خطرناک، شرافت و ارزش انسان را بر باد می‌دهد و سقوط اخلاقی او را به همراه دارد. بروز نفاق، جامعه را آشفته می‌سازد و از هم می‌پاشد. زیرا مانع بزرگ همدلی و همسویی و همکاری افراد است.

این واژه در کلام امیرالمؤمنین علیہ السلام برادر شرک به خدا<sup>(۱)</sup> و برادر و همزاد کفر<sup>(۲)</sup> معرفی شده است. بنابراین می‌توان گفت: تمام آثار سوئی که بر شرک و کفر به خدای تعالیٰ مترتب است<sup>(۳)</sup>، در نتیجه نفاق نیز حاصل می‌شود.

حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام می‌فرماید: **الاسلامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصْدِيقُ، وَالْتَّصْدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ، وَالْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِيَنَهُ عَنْ رَأْيِهِ، وَلَكِنَّ أَتَاهُ عَنْ رَبِّهِ وَأَحَدَّهُ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُرِيَ يَقِينَهُ فِي عَمَلِهِ، وَالْكُفَّارُ يُرِيُ إِنْكَارَهُ فِي عَمَلِهِ. فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَ رَبِّهِمْ، فَاعْتَرِرُوا إِنْكَارَ الْكُفَّارِينَ وَالْمُنَافِقِينَ بِأَعْلَاهُمُ الْخَيْثَةَ**<sup>(۴)</sup>. اسلام هر فرد منوط به تسلیم بودن اوست، و تسلیم همان یقین داشتن و یقین داشتن همان تصدیق کردن و تصدیق همان اقرارنمودن و اقرارهمان عمل کردن و عمل همان بجای آوردن است. شخص مؤمن دینش را از نظرورای خود نمی‌گیرد، بلکه دینش از نزد پروردگارش آمده و او دینش را از حق تعالیٰ می‌گیرد. یقین مؤمن در عملش نمایان است و انکار کافر در عملش هویداست. قسم به آنکه جانم در دست اوست، فرمان پروردگارشان را نشناختند(فهمیدند)؛ حال که چنین است، از اعمال زشت و خبیث کافران و منافقان عبرت بگیرید.

با این اوصاف، مسلم است که منافق در حیات اخروی (برخلاف حیات دنیوی) از گروه مؤمنان جدا خواهد بود. و زمانی که بیماری نفاق در فرد به حدی برسد که ظاهرش را وسیله خدعاً و نیرنگ نسبت به خدا و دیگران قرار دهد، خداوند نیز بر قلب چنین کسی مهر می‌زند. بدین ترتیب چنین کسی مصدق آیه شریفه (جاثیه، ۲۳) است که می‌فرماید:

«آیا کسی را دیده‌ای که هوس خویش را معبد خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و برگوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او

۱ - خوانساری، جمال الدین، شرح غررالحکم و دررالکلم، جلد ۱، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ه.ش، صفحه ۱۳۰، حدیث ۷۳۷.

۲ - همان، صفحه ۱۹۱، حدیث ۴۸۳.

۳ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۱۱.

۴ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۱۱.

### پایه‌های نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام پایه‌های نفاق را چنین می‌شناشاند: **والنّفّاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الْهُوَى، وَالْهُوَيْنَا، وَالْحَفْيَةِ، وَالْطَّمَعِ** ... نفاق بر چهار پایه برپاست: بر هوای هوس، سهل انگاری، خشم ورزی و طمع...

امام اثیلله علیه السلام هر یک از موارد را چنین توضیح می‌دهند:

الف) فالهوی علی أربع شعب: علی البغى و العداون و الشهوة و الطغيان ... هوی و هوس بر چهار شاخه برپاست که موجب تمایل انسان به ظلم و ستم، تجاوز، شهوت رانی و سرکشی (نافرمانی و دشمنی) می‌شود.

ب) والهوينا علی اربع شعب: علی الغرة و الأمل و الهيبة و الماطلة... سهل انگاری که سبب فریب خوردن انسان و غفلت از شیطان، پرداختن به آرزوهای کوچک و بزرگ، ترسیدن از غیرخدا و امروز و فردا کردن در محاسبه نفس است.

ج) و الحفیظة علی أربع شعب: علی الكبر و الفخر و الحمية و العصبية... خشم ورزی در رابطه با کبر و غروری که منافق را در بر گرفته است، نیز در راستای تفاخر وی به اصل و نسب و حسب، همچنین خشم ورزی در جهت اصرار بر گناهان و خشم ورزی در تعصب بر عقاید باطل و نادرست.

د) و الطمع علی أربع شعب : الفرح و المرح و اللجاجة و التکاثر... طمع برای دستیابی به شادی و مسرت بیشتر در دنیا، طمع در کامیاب شدن از حس تبخرت که در حالت خود پسندی و تکبر شکل می‌گیرد، طمع در جهت لجاجت و سرخستی برای آنکه رأی و نظرش غالب شود و نیز طمع در راه فزون طلبی. (۱)

۱ - کلینی رازی، ابو جعفر محمد، اصول کافی، ترجمه و شرح: هاشم رسولی محلاتی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۴، ص ۱۰۷-۱۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۹۱؛ صدقوق،

الحصول، ص ۱۱۱.

آن حضرت<sup>علیه السلام</sup> نخستین ستونی را که نفاق بر آن پایه‌گذاری می‌شود، هوی و هوس، قرار دادند و سپس با چهار مفهوم محدوده آن را تعیین کردند. یکی آنکه هوی و هوس موجب تمایل انسان به ظلم و ستم می‌شود. ظلم به مفهوم نهادن چیزی در غیر موضع و جای نامناسب است و ظالم کسی است که زیاد مرتکب ظلم می‌شود. آن کس که از جادّه حق منحرف می‌شود و در طریق عدالت نیست، خواهان آن می‌شود که به دیگران زور بگوید و با شکستن حریم قانونی و انسانی آنان، پاسخگوی هوی و هوس خود باشد. پس خواه ناخواه به حقوق دیگران نیز تجاوز می‌کند. در عین حال هوی و هوس راهنمای او در بهره‌مندی از لذائذ جسمانی به صورتی بی‌مهابا می‌شود و به او فرمان می‌دهد در این معنا پایی از حد تعادل فراتر نهد. چنین کسی وقتی عنان اختیارش را به هوی و هوس سپرد، خواسته و ناخواسته مبتلا به سرکشی و عصیان‌گری در تجاوز به تمامی حدود الهی گشته است.

طبق فرمایش امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> سهل‌انگاری، دو مین پایه و ستون نفاق است. امام<sup>علیه السلام</sup> چهارچوب سهل‌انگاری را با چهار مفهوم دیگر معین نمودند، از جمله سهل‌انگاری در فریب خوردن انسان.

عمل ریائی آن عملی خواهد بود که در انجام آن، نیتی غیر از تقرّب خداوند مدنظر است. مسلماً چنین عملی در بردارنده معنای نفاق است و ثمره‌ای جز شرک خفی ندارد، همچنانکه امام صادق<sup>علیه السلام</sup> فرمود: لَا تُرَاءِ بَعْتَلَكَ مَنْ لَا يُحِبِّي وَ لَا يُمِيِّتُ، وَ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً، وَ الرِّيَاءُ شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ إِلَّا الشَّرْكُ الْخَفِيُّ، وَ أَصْلُهَا النَّفَاقُ<sup>(۱)</sup>.

پایه سوم از ستونهای نفاق، خشم و رزی تعیین شده است. اصولاً خشم سبب انحراف طبع انسان از مجاری سالم آن است. زمانی که غضب بر ارکان وجودی انسان استیلا یافت، سرتا پایی او را به بند می‌کشد، چراغ عقل را خاموش می‌کند و قدرت ادراک و تمیز را از انسان ساقط می‌نماید. در این هنگام چه بسا اعمالی از انسان خشمگین و غضبناک سر زند که در حالت عادی حتی تصورش را نمی‌کند و حاضر نیست مرتکب آن

شود. و خشمی که نفاق بر آن سوار است در چهار جهت نمودار می شود. یکی خشم و غصب در رابطه با کبر و غروری که منافق را فرا گرفته است. منظور از کبر و غرور، آن حالتی است که منافق خود را محور محبت و دلسوزی و دوستی بداند، بدان سان که اگر به تمام عالم و آدم ستم روا شد، او را گزندی نباشد. و همواره به خیال موهوم خود بدی هایش را احسان و بخل و دریغ کاری اش را جود و سخاء قلمداد کند. پس زمانی که به ساحت دروغین این افکار بی احترامی شود، خشم و غضبیش می جوشد. دیگری خشم و غصب منافق در راستای تفاخرش به اصل و نسب و حسب اوست. و دیگری خشم و غصب در راستای اصرار بر گناهان و یا تعصّب بر عقاید باطل و نادرست است. موارد فوق، به خوبی بر عرب جاهلی قابل انطباق است.

چهارمین پایه نفاق، طبق فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام طمع است. یعنی آن تمایل شوم افراطی که از نیروی خطرناک شهوت سرچشمه می گیرد، سبب تیره روزی و بد بختی هر انسانی می گردد و صحنه زندگی او را به یک میدان نبرد و تنازع مبدل می سازد. نبردی که در جریان آن فرد حاضر می شود تمامی ملکات اخلاقی اش را زیر پا گذارد تا به هدفش نائل آید.

اما این که منافق دقیقاً در چه جهاتی طمعکار است، امام علیه السلام چهار جهت را معین فرمودند. یکی طمع منافق برای دستیابی به شادی و مسرت بیشتر در دنیا. و این در حالی است که مسرت و محنت، هر یک به نوبه خود قسمتی از زندگی انسان را فرا می گیرد و هر یک از فقیر و توانگر به فراخور حال خود از ملالت و اندوه بهره‌ای دارد، ولی منافق در دستیابی به شادی و مسرت بیشتر و فرار از ملال و اندوه زندگی مرتكب رذایل اخلاقی می شود. دیگری طمع منافق در کامیاب شدن از حس تَبَخْر است.

در کلامی دیگر، امام المتقین علیه السلام، پایه نفاق را چنین بیان می فرماید: **نُفَاقُ الْمُؤْمِنِ مِنْ ذُلْلٍ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ**. نفاق مرد، از خواری است که در نفس خود می یابد<sup>(۱)</sup>.

مراد، مذمت این معنا است که نفاق و عدم موافقت باطن فرد با ظاهرش در اظهار

۱ - شرح غرر الحکم، جلد ۶، ص ۱۸۱، حدیث ۹۹۸۸.



دوستی و محبت، از آنجا ناشی می‌شود که آدمی در نفس و ذات خود، ذلت و خواری بیابد. و آن کس که نفس خود را شریف و بلند مرتبه دانست، نفاق را بر خود ننگ و عار می‌داند. به عبارتی منافق مجبور است برخلاف میل خود، تواضع، مداهنه و کوچکی کند.

### زشتی نفاق

منافق با داشتن رذایل اخلاقی فراوان، از صدق و راستی و جمال و زیبایی اخلاقی بی‌بهره است. و کسی که فاقد هرگونه مزایای معنوی است، هرگز نمی‌تواند مزیت‌آفرین باشد و زیبایی و نیکی را به دیگران منتقل سازد. منافق، سخشن را به محبت و دوستی می‌آراید، ولی درونش منجلابی از زشتی و پلیدی است، پس با وجود تمام تصنعت و به شکلی ناخودآگاه، ظاهرش از آن زشتی و پلیدی نشانی خواهد داشت. امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمود: ما أَقْبَحَ بِالإِنْسَانِ أَنْ يَكُونَ ذَاوَجَهَيْنِ. چه زشت است برای آدمی که دوره (صاحب دوره) باشد. یعنی با مردم به نفاق رفتار کند و ظاهر و باطنش با هم موافق نباشد<sup>(۱)</sup>. آنچه بیش از همه چهره نفاق را در نزد انسان کریه و زشت می‌سازد، بی‌آبرویی انسان دو رو نزد حق تعالی است، زیرا که فرمود:

إِيَّاكَ وَ النِّفَاقَ فَإِنَّ ذَالِّوْجَهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجِهًا عِنْدَ اللَّهِ.  
بر توسط، دوری از نفاق با مردم،  
زیرا انسان دوره، نزد خدا منزلتی ندارد.<sup>(۲)</sup>



### ایمان منافق

علی‌الله‌عاصی ایمان منافقان را چنین توصیف می‌فرماید:

وَ لِلإِيمَانِ حَالَاتٌ وَ مَنَازِلٌ يَطُولُ شَرْحُهَا، وَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ الْإِيمَانَ قَدْ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: إِيمَانٌ  
بِالْقُلْبِ وَ إِيمَانٌ بِاللُّسُانِ، كَمَا كَانَ إِيمَانُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَهَرَهُمْ بِالسَّيْفِ، وَ

۱ - همان، جلد ۶، ص ۹۷، حدیث ۹۶۶۳.

۲ - همان جلد ۲، ص ۳۰۴، حدیث ۲۶۹۴.

شَمَلُهُ الْحَوْفُ، فَإِنَّهُمْ آمَنُوا بِالْسِّنَتِهِمْ وَلَمْ يُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ؛ فَالِإِعْانُ بِالْقَلْبِ وَهُوَ التَّسْلِيمُ  
لِرَبِّ... (۱).

و ایمان حالات و مراتبی دارد که شرح آن طولانی است، از جمله این که ایمان دو وجه دارد: ایمان به قلب و ایمان به زبان، همچون ایمان منافقان در زمان رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> که چون با شمشیر مغلوبشان کرد و آنان امنیت خود را از دست دادند، به زبان هایشان ایمان آوردنده ولی دلهایشان ایمان نیاورد. ایمان با قلب عبارت است از تسليم در برابر پروردگار...

امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> به روشنی بیان فرمودند که لازمه ایمان قلبي آن است که انسان عملاً از فرمان خداوند سر برنتابد. این در حالی است که منافقان عهد و پیمان رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> - پذيرش ولايت اميرالمؤمنين<sup>علیه السلام</sup> - را که لازمه هدایت بود، شکستند و برای غصب آن توطئه ها كرددند.

### خصوصيات منافق

درباره ویژگی های منافق، اميرالمؤمنين<sup>علیه السلام</sup> فرمود: «وَ الْمُنَافِقَ إِذَا نَظَرَ لَهَا، وَ إِذَا سَكَتَ  
سَهَا، وَ إِذَا تَكَلَّمَ لَهَا، وَ إِذَا أَسْتَعْنَى طَغَا، وَ إِذَا أَصَابَهُ شِدَّةٌ ضَغَّا. فَهُوَ قَرِيبُ السَّخَطِ، بَعِيدُ الرَّضَى،  
يَسْخَطُ عَلَى اللَّهِ الْيُسِيرَ، وَ لَا يُرْضِيَ الْكَثِيرُ. يَتْنَوِي كَثِيرًا مِنَ الشَّرِّ وَ يَعْمَلُ بِطَائِفَةٍ مِنْهُ، وَ يَتَلَهَّفُ  
عَلَى مَا فَاتَهُ مِنَ الشَّرِّ كَيْفَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ» (۲). منافق، نگاهش به منظور سرگرمی، و سکوت شن از  
غفلت و بی دقی، و سخن گفتش بیهوده گویی است. وقتی بی نیاز شود، سرکشی پیشه کند.  
وقتی به سختی گرفتار آید، جزع و اظهار بی تابی کند. زود به خشم آید، دیر رضایت دهد، به  
آسانی بر خدا خشمگین شود. عطای زیاد الهی او را راضی نسازد. شر زیادی را نیت می کند،  
برخی از آن را به عمل می رساند و بر شری که از دست او رفته، حسرت می خورد که چگونه  
بدان عمل نکرده است.

در حدیث فوق، بی نیازی و تمکن مالی و مادی را از عوامل سرکشی منافق می داند.

۱ - بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۶۵. ۲ - بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۵۰ - ۵۱.

این از گرفتاری‌های بزرگ بشر است که با اندک قوّت و قدرتی در مال و فرزندان یا در علم و توانایی عقلی و ... چنان بر خود غرّه شود که اعطای‌کننده اصلی تمام آن نعمات را به دست فراموشی بسپارد. نیز منافق به گاه سختی، جزع و فرع فراوان می‌کند و - العیاذ بالله - خداوند را مقصّر و عامل اصلی مشکلاتش می‌داند. در حالی که سختی‌ها و گرفتاری‌ها، مشکلات و مصائب و در یک کلام، «ابتلایات»، بنابر حکمت بی‌انتهای خدای تبارک و تعالیٰ قرار داده شده است، تا معادن وجودی انسان صیقل یابد و صدق و اخلاص وی در عبادت و بندگی آشکارتر شود.

علیٰ از قول رسول خدا ﷺ در نامه‌ای نوشته است :  
 «أَنْجَوْفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَلَيْمَ اللّسانِ، يَقُولُ مَا تَعْرُفُونَ وَ يَعْمَلُ مَا تُنْكِرُونَ»<sup>(۱)</sup>. بر شما می‌ترسم از منافقی که می‌داند چگونه سخن بگوید. آنچه را که می‌پسندید، می‌گوید و بدان چه نمی‌پسندید عمل می‌کند. در همین نامه امام علیٰ معاویه را از نمونه‌های تناقض در گفتار و کردار و «منافق ابن المناق» معرفی کردند و به مردم هشدار دادند که مبادا به زبان پر نیرنگ او فریفته شوند، تا جایی که امام ضلالت را در جای امام هدایت بنشانند که همین مایه هلاکت قطعی امت است.

در کلام دیگر، امیرالمؤمنین علیٰ می‌فرماید: فَاعْتَرِبُوا إِنْكَارُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمُ الْخَبِيثَةِ<sup>(۲)</sup>. از انکار کافران و منافقان به وسیله اعمال زشتستان، پند گیرید.

آن حضرت در مقایسه میان زبان فرد مؤمن با فرد منافق می‌فرماید: ... وَ اَنَّ لِسانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَ اَنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ. لَأَنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا ارَادَ اَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدْبِرُهُ فِي نَفْسِهِ، فَانْ كَانَ خَيْرًا أَبَدَاهُ وَ انْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ وَ اَنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَقَى عَلَى لِسَانِهِ، لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ وَ مَاذَا عَلَيْهِ، وَ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَا يَسْتَقِيمُ اِيَّانِ عَبْدٌ حَقٌّ يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ.<sup>(۳)</sup>

۱- بحار الانوار، جلد ۱، ص ۱۱۰.

۲- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ چهاردهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۶۸ ه ش، ص ۱۸۱.

همانا زبانِ مرد با ایمان در پس دل اوست - و آن چه گوید در گرو ایمان است -. و دل منافق از پس زبان اوست - و هر چه بر زبان راند بر او توان است - چه، مرد با ایمان چون خواهد سخنی بر زبان آرد، در آن نیک بیندیشد. اگر نیک است، آشکارش کند، و اگر بد است پنهانش دارد. و منافق می‌گوید آنچه بر زبانش آید، و نمی‌داند چه به سود اوست و چه او را نشاید. و رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> فرمود: «ایمان بنده‌ای استوار نگردد تا دل او استوار نشود، و دل او استوار نشود تا زبان او استوار نگردد.» ...

در همین زمینه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لسانه کالشمد و لکن قلبه سجن للحدق» زبان او مانند شهد است (یعنی عسل) ولیکن دلش زندانی برای حقد (یعنی کینه) است. یعنی شیرین زبان است اما کینه‌توز. <sup>(۱)</sup>

آن حضرت علیه السلام در خطبه ۱۹۴ نهج البلاغه در مورد منافقان می‌فرماید: ... قُلُوبُهُمْ دَوَيَّةٌ وَ صِفَا حُبُّهُمْ نَقِيَّةٌ. يَكْسُونَ الْخَفَاءَ، وَ يَدِبُّونَ الضَّرَاءَ، وَ صَفْهُمْ دَوَاءٌ، وَ ذِكْرُهُمْ شِفَاءٌ وَ فِعْلُهُمُ الدُّاءُ العَيَاء... .

... درونشان بیمار است و برونشان پاک، پوشیده می‌روند، چون خزنداهی زیانمند و زهرناک، وصفشان داروست و گفتارشان بهبود جان و کردارشان درد بی درمان...

و یا در موارد دیگری فرموده‌اند: المُنَافِقُ لِسَانُهُ يَسِرٌ وَ قَلْبُهُ يَضْرُ.

منافق زبانش شاد می‌کند، و دلش زیان می‌رساند (و این تأکیدی بر جمله «المنافقُ مَكُورٌ، مَضِرٌ، مرتاب» است). <sup>(۲)</sup>

... إِنَّ سَالَوَا أَلْحَفُوا، وَ إِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا وَ إِنَّ حَكَمُوا أَسْرُفُوا...

اگر بخواهند بستهند و اگر ملامت کنند، پرده‌دری کنند، و اگر داوری کنند، اسراف ورزند ...

در همین موضوع، سخن رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> در مورد علامت منافق قابل توجه است که فرمودند: و امّا عَلَامَةُ الْمُنَافِقِ فَأَرْبَعَةٌ: فَاجْرٌ دَخْلُهُ، يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبُهُ، وَ قَوْلُهُ فِعْلَهُ، وَ سِرِيرَتُه

۱ - شرح غرر الحكم جلد ۵، ص ۱۲۵، حدیث ۷۶۱۸.

۲ - همان، جلد ۲، ص ۶، حدیث ۱۵۷۶.

عَلَانِيَّةُ. فَوَيْلٌ لِلْمُنَافِقِ مِنَ النَّارِ.<sup>(۱)</sup>

و اما علامت منافق چهار چیز است: ضمیرش همه فسق و فجور است، زبان او برخلاف قلب او، قول او برخلاف فعل او، درون و باطنش برخلاف ظاهر او است، پس وای بر منافق از آتش جهنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دوستی و رفاقت منافقان می‌فرماید: مَنْ كَثُرَ نِفَاًهُ لَمْ يُعْرِفْ وِفْقَهُ<sup>(۲)</sup> هر آن کس که نفاق او بسیار باشد، وفاق او دانسته نمی‌شود. کسی که نفاق او بسیار باشد (در ظاهر با کسی اظهار دوستی کند و در باطن چنان نباشد) و مردم این معنا را از او دریافتہ باشند، در آن هنگام که بخواهد با کسی واقعاً دوستی کند و موافق باشد، دیگر کسی بر او اعتماد نمی‌کند و این چنین، تمام آثار و نشانه‌های دوستی او را به حساب نفاق او می‌گذارند. و معلوم نیست با چه چیز و چه کس موافق و با چه چیز و چه کس مخالف است. هم چنان که فرمود: شُكْرُ الْمُنَافِقِ لَا يَتَجَاوَزُ لِسَانَهُ<sup>(۳)</sup>. شکر(سپاسگزاری) منافق، از زبان او فراتر نمی‌رود.

تنها به زبان شکری می‌گوید و شکر او به دل و ارکان دیگر سرایت نمی‌کند، زیرا که او را در دل اعتقادی نباشد، و اگر به ارکان دیگر عبادتی کند، چون او اعتقادی ندارد، به مجرّد ظاهر و صورت آن است. و شکر او عبادت نیست بلکه مخصوص وزر و عصیان است، و آن در حقیقت شکر زبانی نباشد، بلکه شکر بودن آن به مجرّد لفظی است که بر زبان می‌راند.

از دیگر صفات منافق، خودبزرگبینی و تملق‌گویی او نسبت به خودش است: المُنَافِقُ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ وَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ. منافق نسبت به خودش تملق‌گویی و غل و غش می‌کند و بر مردم طعنه‌زننده است.<sup>(۴)</sup>

به عبارتی می‌توان گفت: منافقی به خودش دروغ می‌گوید و بر وجودان خویش سریوش

۱- بحار الانوار، جلد ۱، ص ۱۲۰ - ۱۲۲.

۲- شرح غررالحكم، جلد ۵، ص ۲۳۵، حدیث ۸۱۳۶

۳- همان، جلد ۴، صص ۱۵۹ - ۱۶۰، حدیث ۵۶۶۲

۴- همان، جلد ۲، ص ۱۰۹، حدیث ۲۰۰۸

می‌گذارد. در حالی که فقط گناهان و بدی‌های دیگران را می‌بیند و با افشای آن، مردم را به باد استهzae و تحقیر می‌گیرد.

**الْمُنَافِقُ وَقَرْحٌ عَبِيٌّ مُتَمَلِّقٌ شَقِّيٌّ**:<sup>(۱)</sup> منافق گستاخ و بی‌شرم، سفیه و سیک مغز، تملق‌کننده و بدیخت است. (و تملق آن است که به زیان اظهار دوستی و یک جهتی کند و در دل چنین نباشد). حدیث دیگر، مبین شک و تردید دائمی است که روح و جان منافق را می‌آزارد: **كُلُّ مُنَافِقٍ مُرِيْبٌ، هُوَ مُنَافِقٌ** در شک و تردید است.<sup>(۲)</sup>

منافق به اقتضای روشی که در پیش گرفته، همواره دچار تزلزل و اضطراب است. اضطراب او ناشی از آن است که فکر می‌کند اگر اهل ایمان بر اهل کفر پیروز شوند و ظفر یابند، برخلاف خواسته باطنی اوست. و اگر با اهل ایمان مخالفت نکند، ممکن است هم‌کیشان کافر او از او برنجند و او را رسوا سازند. اگر اهل کفر بر اهل ایمان پیروز شوند، مجبور خواهد شد با کفار همراهی کند. به علاوه نگران است که این پیروزی دیری نپاید، پیوسته در حالت شک و تردید و بدگمانی و نگرانی است. در حدیث دیگری امام امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌فرماید:

**الْمُنَافِقُ مَكْوُرٌ مُضِرٌ مُرْثَابٌ**. منافق، بسیار مکرکننده و زیان رساننده و بدگمان است.<sup>(۳)</sup> از نشانه‌های منافق آن است که نسبت به مؤمنان بدگمان باشد، به آنان بسیار زیان رساند و با آنان مکر کند. و چه بسا به خاطر مکر او مؤمنان نیز نسبت به او بدگمانند. همچنان که در خطبه ۱۹۴ نهج البلاغه می‌فرماید:

... يَتَلَوَّنُونَ الْوَانَاً وَ يَقْتَنُونَ افْتِنَاً وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِيَادٍ، وَ يَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ...  
... پی در پی رنگ می‌پذیرند و راهی را نیموده راه دیگری می‌گیرند، هر وسیلتی را برای گمراحتیان برمی‌گزینند، و از هر سو بر سر راهتان می‌نشینند.

در ادامه خطبه در وصف منافقان آمده است که به هنگام طمع خود را نومید نمایند.

۱- همان، جلد ۲، ص ۶۴، حدیث ۱۸۵۳.

۲- همان، جلد ۴، ص ۵۲۹، حدیث ۶۸۵۵.

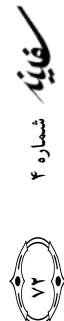
۳- همان، جلد ۱، ص ۳۴۰، حدیث ۱۲۸۹.

برای نزدیکتر شدن به طمع و آز خود، تظاهر به نومیدی کنند و نامیدی و بینیازی به مال مردم را وسیلهٔ رسیدن به هدفشان قرار دهند.

... يَقُولُونَ فَيَسْبِّهُونَ، وَ يَصْمُونَ فَيُمُوّهُونَ، قَدْ هَوَّنُوا الظَّرِيقَ وَ أَضْلَلُوا الْمُضِيقَ... ... می‌گویند و به خلاف حق تقریر می‌کنند، و می‌ستایند و تزویر می‌کنند. راه - باطل - را - بر پیروان خود - آسان نمایند، - و آنان را - در پیچ و خمها یش سرگردان ...<sup>(۱)</sup>

### دشمنی با علی بن ابی طالب علیہ السلام معرف چهره نفاق

از آنجاکه منافق، به ظاهر ایمان (اسلام) آورده بود، لکن در باطن ایمانی نداشت، با پاگرفتن جامعه مسلمانان در شهر مدینه، منافقان ظهرور یافتند و روز به روز، به سبب ضعف ایمان و دنیاپرستی بر تعدادشان افروده شد. خصوصاً پس از واقعه غدیر و معرفی حضرتش به عنوان جانشین پیامبر و ولی و سرپرست مسلمانان، آنها که تحمل این برتری را نداشتند و به دنبال قدرت طلبی بودند، نقشه‌ها ریختند و نفاق‌ها بروز دادند. بنابراین بخش مهمی از آموزه‌های حدیثی امیرالمؤمنین علیہ السلام در مورد مسئله نفاق، به وقایع بعد از رحلت رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم بر می‌گردد. با مطالعه و دقت نظر در این دسته از احادیث می‌توان با اطمینان و بی شک و شباهه‌ای نتیجه گرفت که قصد و غرض یگانه این منافقان، آن بود که به هیچ صورتی اجازه ندهند، پس از وفات رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم، مقام خلافت مسلمین به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیہ السلام، وصی و جانشین برحق پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم بر سد. به این ترتیب منافقان تمام نیروها و نیرنگ‌هایشان را پس از رحلت پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم متمرکز کردند تا مانع از این امر شوند. آنان به یکدیگر چنین گفتند: «آیا محمد را بس نیست که بیست سال ما را مقهور خود ساخته؟ اکنون می‌خواهد، اهل بیت را برگردان ما سوار کند؟ اگر محمد کشته شود یا بمیرد، البته آن (خلافت) را از اهل‌بیت او خواهیم گرفت، سپس هرگز به ایشان باز نخواهیم گرداند.»<sup>(۲)</sup>



۱- شرح غرر الحكم ، جلد ۱، صفحه ۳۰۲، حدیث ۱۱۵۶.

۲- عن ابی جعفر علیہ السلام قال : و قال أعداء الله اولیاء الشیطان أهل التکذیب و الانکار: «قل ما أسائلکم علیه من أجر

از این روی، در روایات از روز «غدیر خم»، با عنوان «روز جدایی ایمان از نفاق، روز آزمایش سخت بندگان، روز آشکار شدن کینه‌ها و امور پنهانی سینه‌ها»<sup>(۱)</sup> یاد شده است، همچنان که رسول خدا ﷺ نیز بارها و بارها و به مناسبت‌های مختلف، شخص امیرالمؤمنین علیہ السلام را معیار جدایی مؤمنان از منافقان لقب دادند. قال رسول الله ﷺ: علی بن ابی طالب حنّة للعلم، به يُبَيِّنُ اللَّهُ الْمُنَافِقُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>(۲)</sup> و همواره به مناسبتهای مختلفی می‌فرمود: «او (علی) را دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد مگر منافق.<sup>(۳)</sup> قال رسول الله ﷺ: ان الله جل جلاله جعل علياً علمًا بين الإيمان والنفاق، فن أحبه كأنه مولناً و من أبغضه كان منافقاً.<sup>(۴)</sup> و قال رسول الله ﷺ أبشر يا على فإنه لا يحبك منافق ولا يبغضك مؤمن.<sup>(۵)</sup>

حقد و کینه و عداوت منافقان در حجّة‌الوداع و زمان نزول مقام ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیہ السلام از جانب خداوند، به اوچ خود رسیده بود و در فضای آن روزگار از هر سو به مشام می‌رسید؛ تا آنجا که پیامبر ﷺ تا دو مرتبه با فرود جبرائیل و ابلاغ فرمان مقام ولایت امیرالمؤمنین علیہ السلام و اكمال دین، درخواست می‌نمایند تا جبرائیل بازگردد و از خداوند بخواهد، این فرمان را با وعده عصمت از مردم همراه سازد. این چنین بود که در

---

و ما أنا من المتكلفين» ... فقال المنافقون عند ذلك بعضهم لبعض: أما يكفي محمداً أن يكون قهراً عشرين (سنة) حتى يريد أن يحمل أهل بيته على رقابنا و لئن قُتِلَ محمد أو مات لنترعنه من أهل بيته ، ثم لا نعيدها فيهم أبدا... (بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۷۵ و ۱۷۶).

۱ - ان امیرالمؤمنین علیہ السلام قال فی خطبة الغدیر: ان هذا يوم عظيم الشأن ، ... و يوم تبيان العقود عن النفاق و الجحود، ... و يوم محنة العباد، ...، هذا يوم ابداء احقاد الصدور و مضمرات الأمور،... (بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۱۵۵؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهرآشوب سروی مازندرانی، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ۳، ص ۴۳).

۲ - مجلسی، بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۳۹.

۳ - همان، جلد ۶۴، صفحه ۲۲۷؛ جلد ۳۳، صفحه ۲۸۳ الى ۲۸۵؛ جلد ۲۷، صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳؛ جلد ۱۹، صفحه ۵۷ الى ۶۷؛ جلد ۳۹، صفحه ۲۸۶ الى ۲۸۷ و ۲۹۲ و ۲۶۶. قال رسول الله: يا على لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق الى يوم القيمة؛ قال رسول الله ﷺ: يا على ... لا يحبك الا مؤمن تقيٌ و لا يبغضك الا منافق شقي.

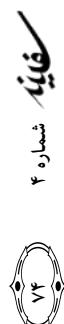
۴ - همان، جلد ۳۸، صفحه ۹۸.

۵ - همان، جلد ۴۱، صفحه ۱۲۴.

مرتبه سوم، زمانی که پیامبر ﷺ به محل غدیر خم رسید، فرمان نهایی که همراه با اجابت درخواست پیامبر ﷺ بود، توسط جبرئیل علیه السلام به رسول الله ﷺ ابلاغ گردید: «يا آيٰه الرسول بلغ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعُلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. (مائده، ۶۷) «ای رسول آنجه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، برسان، و اگر آن را نرسانی پیامهای خدا را نرسانده‌ای و خدا ترا از مردم حفظ می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

پس از واقعه غدیر، حذیفة بن یمان<sup>(۲)</sup>، از اسماء بنت عمیس - که در زمان رحلت رسول اکرم ﷺ همسر ابوبکر بود - در اثبات ولایت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام چنین روایت می‌کند: بعد از اینکه پیامبر ﷺ و مردم از حجۃ الوداع بازگشته‌اند، گروهی در منزل ابوبکر گرد آمدند و سخن گفتند. اسماء صدای آنها را می‌شنید. آنان چنین اجماع کردند که ولایت علی را نپذیرند و خود امر خلافت را بر عهده بگیرند. آنها به سعید بن عاص گفتند که بنویسد و او صحیفه را چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما اتفق عليه الملاء من أصحاب رسول الله ﷺ ... اتفقوا جميعاً بعد أن أجهدوا في رأيهم و تشاوروا في أمرهم و كتبوا هذا الصحيفة نظراً منهم إلى الإسلام و أهله على غابر الأيام و باقى الدهور، ليقتدى بهم من يأقى من المسلمين من بعدهم. این عهد نامه‌ای است که جمعی از اصحاب پیامبر ﷺ - پس از آنکه در رأیشان کوشیدند و در امرشان مشاوره کردند - همگی بر آن اتفاق کردند. این عهد نامه را به عنوان نظریه خودشان در اسلام و بر مسلمانان روزگاران دگر و زمان باقی الغا کردند تا هر مسلمانی پس از ایشان به آنها اقتدا کند.

و انّ رسول الله لم يستخلف أحداً لثلا يجري ذلك في أهلبيت واحد، فيكون ارثا دون سائر المسلمين...همانا پیامبر کسی را جانشین خود تعیین نکرد تا این مطلب در یک خاندان جریان



۱- عن ابی جعفر علیہ السلام، انه قال:... فخشی رسول الله ﷺ قومه و أهل النفاق و الشناق أَنْ يَتَفَرَّقُوا وَ يَرْجِعُوا إلى الجahلية وَ لِمَا عُرِفَ مِنْ عَدَوْتِهِمْ وَ لِمَا تَنَطَّوْيَ عَلَيْهِ انْفُسَهُمْ لَعْنِي مِنَ الْعَدَاوَةِ وَ الْبَغْضَاءِ ، وَ سَأَلَ جَبَرَائِيلَ أَنْ يَسْأَلَ رَبِّهِ الْعَصْمَةَ مِنَ النَّاسِ ... (بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۲۰۵)

۲- حذیفة بن الیمان العبسی، متوفای سال ۳۶ هجری از ارکان اربعه گروندگان به امیرالمؤمنین ، صاحب سر رسول الله در مورد منافقین و کسی که پیامبر ﷺ شهادت او را برابر شهادت دو تن اعلام فرمود (جامع الروا، ج ۱ ص ۱۸۲).

نیابد و فقط میراث برای یک خانواده باشد و برای سایر مسلمانان نباشد...

انَّ اَدْعَى مَدْعَى أَنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْ بَيْنِ النَّاسِ وَإِنَّهَا مَقْصُورَةٌ فِيهِ وَلَا  
تَنْبَغِي لِغَيْرِهِ لِأَنَّهَا تَتَلَوَّ النَّبِيُّونَ ؛ فَقَدْ كَذَّبَ لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : "أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بِأَيْمَانِهِمْ اقْتَدَيْتُمْ " . وَ انَّ اَدْعَى مَدْعَى ...» در پیمان نامه آنها چنین نوشته شده بود: چنانچه فردی  
ادعا کند که خلافت برای کسی شایسته نیست جز یک فرد از میان مردم که خود او باشد و  
دیگران را نسزد، زیرا او دنباله نبوت است، بدرستی که دروغ گفته است زیرا پیامبر ﷺ  
فرمود: اصحاب من مانند ستارگان اند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می شوید.

و انَّ اَدْعَى مَدْعَى أَنَّهُ مُسْتَحْقُ لِلْخِلَافَةِ وَالْإِمَامَةِ بِقَرْبَهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ هِيَ مَقْصُورَةٌ  
عَلَيْهِ وَعَلَى عَقْبَهِ، يَرَثُهَا الْوَلَدُ مِنْهُمْ عَنْ وَالَّدِهِ، ثُمَّ هِيَ كَذَّلِكَ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَزَمَانٍ لَا تَصْلُحُ  
لِغَيْرِهِمْ، وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لِأَحَدٍ سَوَاهُمْ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَمِنْ عَلَيْهَا، فَلِيُسْ لَهُ وَلَا  
لَوْلَدَهُ...<sup>(۱)</sup> چنانچه کسی ادعا کند که به سبب خویشاوندی که دارد مستحق خلافت و امامت  
است و این منصب به او و فرزندان پس از او محدود است و هر فرزند از ایشان این منصب را از  
پدرش به ارث می برد و در هر دوره و زمانی چنین است و برای شخص دیگری شایسته نیست  
تا اینکه زمین و آنچه بر آن است به خداوند برسد. پس - خلافت - برای او و فرزندش نیست...

### باید از منافق برحدزد بود

در خطبه دیگری که امام علیه السلام درباره منافقان سخن می گوید، بیان می دارد که چرا باید  
از منافقان برحدزد بود. «أَوْصِيكُمْ عِبَادُ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَأَحْذِرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ  
الْمُضَلُّونَ وَالْزَالُونَ الْمُزَلُّونَ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَانًاً يَفْتَنُونَ افْتَنَانًاً، وَيَعْمَدُونَكُمْ بِكُلِّ عَيَّادٍ وَيَرْصُدُونَكُمْ  
بِكُلِّ مَرْصادٍ، قُلُوبُهُمْ دَوَيَّةٌ وَصَفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ، يَمْشُونَ الْخَفَاءَ وَيَدْبُونَ الظَّرَاءَ، وَصَفَهُمْ دَوَاءٌ وَ  
ذَكْرُهُمْ شَفَاءٌ وَفَعْلُهُمُ الدَّاءُ الْيَاءُ... بَنْدَگَانِ خَدَا! شَمَا رَا بَهْ تَقْوَا فَرَا مِنْ خَوَانِمْ وَنَسْبَتْ بَهْ مَنَافِقَانَ  
هشدار می دهم که آنان گمراهنده و گمراه کننده، خطاکارند و به خطاکاری و ادارنده. پی در پی  
رنگ می پذیرند. و راهی را نپیموده راه دیگری می گیرند. هر وسیلتی را برای گمراهیتان

۱ - بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۰۳ - ۱۰۴ به نقل از ارشاد القلوب.

می‌گزینند و از هر سو بر راهتان می‌نشینند. درونشان بیمار است و برونشان پاک، پوشیده می‌روند چون خزنده‌ای زیانمند و زهرناک، وصفشان داروست و گفتارشان بهبود جان و کردارشان درد بی‌درمان. رشک‌بران راحت (دیگراند) و افزاینده‌بلای (مردمان) و نومیدکننده امیدواران. در هر راه یکی را به خاک هلاک افکنده‌اند، و به هر دلی راهی برده‌اند و بر هر اندوهی اشک‌ها ریخته‌اند، و ثنای هم را به سلف فروخته‌اند و چشم در پی پاداش یکدیگر دوخته. اگر بخواهند، بستنند و اگر ملامت کنند پرده‌دری کنند، و اگر داوری کنند اسراف ورزند. برابر هر حقی باطلی دارند و برابر هر راستی مایلی، و برای هر زنده‌ای قاتلی، و برای هر در کلیدی گشاینده و برای هر شب چراغ تاریکی زداینده. به هنگام طمع خود را نویید نمایند، تا بازار خویش بیارایند، و بر بهای کالاشان بیفزايند. می‌گویند و به خلاف حق تقریر می‌کنند، و می‌ستایند، و تزویر می‌کنند. راه (باطل) را (بر پیروان خود) آسان نمایند (و آنان را) در پیچ و خمها یش سرگردان. یاران شیطانند و زبانه‌های آتش سوزان. «آنان پیروان شیطانند و بدانید که پیروان شیطان زیانکاراند».<sup>(۱)</sup>

### نتیجه‌گیری:

بیشترین و بزرگترین صدمه‌ها و ضررها از جانب منافقان به جوامع دینی وارد شده است. منافق با داشتن ظاهری موافق با دین، بیش از دشمنان آشکار، امکان ضرر رساندن و نیرنگ زدن دارد.

مهمت‌رین ریشه‌های نفاق، هوی و هوس، سهل انگاری، خشم و رزی و طمع است. باید از منافقان دوری کرد و به اهل بیت پیامبر ﷺ و اوصیاء آن حضرت - که نخستین آنها علی بن ابی طالب<راحت> است - تمسک جست تا بتوان از نفاق در امان بود و منافقان را شناسایی کرد.

## فهرست منابع:

- ١ - قرآن مجید، ترجمه: محمدمهری فولادوند، چاپ سوم، تهران، دارالقرآن الكريم، ۱۳۶۷ هـ ش
- ٢ - نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، چاپ دهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ هـ
- ٣ - خوانساری، جمال الدین، شرح غررالحكم و دررالكلم، ٧ جلد، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ هـ ش.
- ٤ - الراغب الإصفهاني، الحسين، مفردات الفاظ القرآن في غريب القرآن، چاپ دوم المكتبة المرتضوية، ۱۳۶۲
- ٥ - صدوق، شیخ ابو جعفر محمد، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ هـ ق.
- ٦ - کلینی الرازی، شیخ ابو جعفر محمد، اصول کافی، جلد ٤، ترجمه و شرح: هاشم رسولی محلاتی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۶۴ هـ ش
- ٧ - مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ هـ ق.

نشان از ادب‌گاه ائمه‌الملائکه

